

## مواقف و مخاطبات

سید علی تقوی زاده

محمد بن عبدالجبار بن حسن نفری ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم در سن کمال بوده و به گفته حاجی خلیفه در سال ۳۵۴ در گذشته است. مهمترین آثار وی کتاب مواقف و کتاب مخاطبات است که هر دو در یک مجلد گرد آمده است. کتاب مواقف با موقف «عزّ» آغاز و به موقف «کُتف» ختم می‌شود و حاوی هفتاد و هفت موقف است. که در هر موقف جملات با عبارت «مرا گفت» آغاز می‌شود. اما رساله مخاطبات شامل ۵۶ خطاب است که جملاتش همه با عبارت «ای بنده!» شروع می‌شود. این دو اثر از لحاظ اسلوب با رساله کوچک صد میدان و منازل السائرین اثر پیر هرات مشابهت دارد، با این تفاوت که نفری گفتار خود را الهام گونه‌ای می‌داند که از واردات قلبی خویش برگرفته است. این دو کتاب را یکی از نوادگان شیخ گردآوری کرده و اثر دیگری وی یعنی امالی توسط یکی از شاگردانش کاتب شده است. متن هر دو رساله علاوه بر کهنگی زبان، در چاپ عربی فاقد اعراب گذاری است و مترجم برای اطمینان یافتن از درستی ترجمه خود، این ترجمه را با یاری دوستان با ترجمه انگلیسی این دو رساله اثر آرتور آربری مقابله کرده است. مترجم با دقت در شیوه بیان و انتخاب واژگان و رعایت ایجاز کوشیده است به زبان و سبکی یکدست و قابل درک دست یابد.

ترجمه این دو کتاب به پایان آمده و امید است که در آینده نزدیک در اختیار خوانندگان دوستدار عرفان قرار گیرد. در اینجا به عنوان نمونه خطاب چهل و هفتم و مواقف دوم و شانزدهم را برگزیده‌ایم که همراه با متن اصلی می‌آوریم.

### مخاطبة ۴۷

یا عبد علم رأیتی فیه هو السبیل الیّ، علم لم ترنی فیه هو الحجاب الفاتن.  
یا عبد لی من وراء کل ظاهر و باطن علم لا ینفد.

### خطاب چهل و هفتم

ای بنده! علمی که در آن مرا بینی، راهی است به سوی من و علمی که در آن مرا نبینی، خود حجاب فریبنده‌ای است».

ای بنده! «مرا از پس هر ظاهر و باطن، علمی است که از میان نرود».

یا عبد انا العالم من رآنی نفعه العلم، من لم یرنی ضرّه العلم.  
 یا عبد اذا رأیتنی فالعلماء علیک حرام و العلم بک اضرار.  
 یا عبد اذا لم ترنی فجالس العلماء و استصیء بنور العلم.  
 یا عبد نور العلم یضیء لک عنه لا عنی.  
 یا عبد العلماء یدلونک علی طاعتی لا علی رؤیتی.

یا عبد اذا غبت عنک و لم تر عالماً فاقراً ما آتیتک من الحکمة و قل رب انا العاجز عن رؤیتک و انا العاجز عن غیبتک و انا العاجز فی کل حال عن البقاء علی دیمومیتک ان رأیتنی فیما کشفتم عنی و ان غیبتنی فلحدّی.

یا عبد قل لی فی الرؤیة أنت أنت و قل لی فی الغیبة انا انا.  
 یا عبد ماواک رضاک فانظر ماذا رضیت.

## ۲- موقف القرب

۱- اوقضی فی القرب و قال لی ما منی شیء أبعد من شیء و لا منی شیء أقرب من شیء إلا علی حکم اثباتی له فی القرب و البعد.

ای بنده! «منم دانا. آن که مرا بیند، دانش وی را سود دهد و آن که مرا نبیند، دانش وی را زیان رساند».  
 ای بنده! «چون مرا بینی، دانایان بر تو حرامند و دانش به تو زیان رساندن است».  
 ای بنده! «چون مرا نبینی، با دانایان همنشین باش و از نور دانش روشنی جوی».  
 ای بنده! «نور دانش، تو را از خود روشنی دهد، نه از من».  
 ای بنده! «دانایان تو را به اطاعت من رهنمون شوند نه به دیدار من».  
 ای بنده! «اگر از تو غایب شوم و دانایی نبینی، آن چه را که از حکمت تو را داده‌ام، بخوان؛ بگو من آنم که نه دیدار تو را بر تابم و نه غیبت تو را».  
 خدای من! من در همه حال از ماندن در برابر جاودانگیت ناتوانم، چون حجاب از من برداری، اگر چیزی به من بنمایانی و اگر نمایانی، این به سبب ظرفیت من است...  
 ای بنده! «در دیدار مرا بگو: تو! تو! در غیبت مرا بگو: من! من!»  
 ای بنده! «ماوای تو، خشنود شدن تو است. پس نیک بنگر بدان چه که خشنود می‌شوی».

## ۲- موقف «قرب»

۱- او مرادر «قرب» باز ایستاند و مرا گفتم: «هیچ چیز از دیگر چیز به من نزدیکتر نیست و نه هیچ چیز از دیگر چیز از من دورتر، مگر آنکه من در «قرب» و «بعد» حکمی برای آن رقم زدم».

۲ - و قال لی البعد تعرفه بالقرب، والقرب تعرفه بالوجود. وأنا الذي لا يرومه القرب، ولا ينتهي اليه الوجود.

۳ - و قال لی أدنى علوم القرب أن ترى آثار نظرى فى كل شيء فيكون أغلب عليك من معرفتك به.

۴ - و قال لی القرب الذي تعرفه فى القرب الذي أعرفه كمعرفتك فى معرفتى.

۵ - و قال لی لا بعدى عرفت ولا قربى عرفت ولا وصفى كما وصفى عرفت.

۶ - و قال لی أنا القريب لا كقرب الشيء من الشيء وأنا البعيد لا كبعد الشيء من الشيء.

۷ - و قال لی قربك لا هو بعدك و بعدك لا هو قربك، وأنا القريب البعيد قريبا هو البعد و بعدا هو القرب.

۸ - و قال لی القرب الذي تعرفه مسافة، والبعد الذي تعرفه مسافة، وأنا القريب البعيد بلا مسافة.

۹ - و قال لی أنا أقرب الى اللسان من نطقه اذا نطق، فمن شيدنى لم يذكر و من ذكرنى لم يشهد.

۱۰ - و قال لی الشاهد الذاكر إن لم يكن حقيقة ما شهدة حجه ما ذكر.

۲ - مراگفت: «بعد را بوسیله قرب می شناسی و قرب را بوساطت وجد و من آنم که قرب مرا نجوید و وجد مرا در نیاید».

۳ - مراگفت: «کمترین علوم قرب آن است که تو باید آثار نظر مرا در همه چیز مشاهده کنی و هم مشاهده آثار نظرم، بر شناخت تو از آن چیز غالب و فائق آید».

۴ - مراگفت: «قربى که تو می شناسی در برابر آن قرب که من می دانم، همانند معرفت تو است در مقابل معرفت من».

۵ - مراگفت: «نه بعد مرا شناختی و نه قرب مرا و وصف مرا، چنان که شاید، باز شناختی».

۶ - مراگفت: «من نزدیک هستم، لیکن نه چون نزدیکی چیزی به دیگر چیز، من دورم ولی نه چنان که دوری چیزی از دیگر چیز».

۷ - مراگفت: «نزدیکی تو، دوری تو نیست. و دوری تو نزدیکی تو. منم نزدیک دور، نزدیکی که دوری است و دوری که نزدیکی است».

۸ - مراگفت: «قربى که تو آن را شناسی، فاصله است و بعدى که تو می شناسی، فاصله و من نزدیکم، بی فاصله و دورم، بی فاصله».

۹ - مراگفت: «چون زبان به گفتار آید، من از سخنش بدو نزدیکترم. هر کس در من تأمل کند، مرا یاد نکند و آن که مرا یاد می کند، در من تأمل نکند».

۱۰ - مراگفت «مشاهد ذاکر، اگر حقیقتی در مشهودش نباشد، مذکورش، وی را در حجاب آورده است».

۱۱ - وقال لی ما کل ذاکر شاهد وکل شاهد ذاکر.

۱۲ - وقال لی تعرّف الیک و ما عرفتنی ذلک هو البعد، رأنی قلبک و ما رأنی ذلک هو البعد.

۱۳ - وقال لی تجدنی و لا تجدنی ذلک هو البعد، تصفنی و لا تدرکنی بصفتی ذلک هو البعد، تسمع خطابی لک من قلبک و هو منی ذلک هو البعد، تراک و أنا أقرب الیک من رؤیتک ذلک هو البعد.

#### ۱۶ - موقف الموت

أوقفتنی فی الموت فرأیت الأعمال كلها سیئات و رأیت الخوف یتحکم علی الرجاء و رأیت الغنی قد صار نارا ولحق بالنار و رأیت الفقر خصما یتحج و رأیت کل شیء لا یقدر علی شیء و رأیت الملک غرورا و رأیت الملکوت خداعا، و نادیت یا علم فلم یجبنی و نادیت یا معرفة فلم تجبنی، و رأیت کل شیء قد أسلمنی و رأیت کل خلیفة قد سرب منی و بقیة و حدی، و جاءنی العمل فرأیت فیة الوهم الخفی و الخفی النابر فما نفعنی إلا رحمة ربی، و قال لی أین علمک، فرأیت النار.

و قال لی أین عملک، فرأیت النار.

و قال لی أین معرفتک، فرأیت النار، و کشف لی عن معارفه الفردانیه فخدمت النار.

۱۱ - مراگفت: «هر یادکننده‌ای مشاهده کننده نیست، لیکن هر بیننده‌ای یادکننده است».

۱۲ - مراگفت: «خود را به تو شناساندم ولی مرا نشناختی، این بعد است؛ دل تو مرا دید و مرا ندید، این بعد است».

۱۳ - مراگفت: «تو مرا می‌یابی و یاز نمی‌یابی، بعد همین است؛ تو مرا وصف می‌کنی، در حالی‌که صفت مرا ادراک نمی‌کنی، بعد خود، این است. تو خطاب مرا می‌شنوی و پنداری که ندای دل تو است و نمی‌دانی که بانگ، آواز من است، این همان بعد است. تو خود را می‌بینی و من از رؤیت تو، به تو نزدیکم، بعد این است».

#### ۱۶ - موقف «مرگ»

او مرا در مرگ بازایستاند، آن کرده‌ها همه ناپسند و گناه دیدم. دیدم که خوف بر رجا غالب است. دیدم که توانگری آتش شد و بدان پیوست. دیدم که درویشی دشمنی است که دلیل می‌آرد. همه چیز را دیدم و آن بر هیچ چیز توانا نبود.

دیدم که مُلک فریبکاری و ملکوت فریفتگی است. آواز کردم ای علم! مرا پاسخ نگفت. بانگ زدم ای معرفت! جواب نداد. دیدم همه چیز مرا فرو گذاشت و هر آفریده‌ای از من بگریخت و من بماندم، بکه. عمل فرایش من آمد. و هم را در آن دیدم؛ و همی پنهان و پابنده که همراهیچ سود نداد، غیر از رحمت پروردگارم.

«مراگفت: «علم تو کجاست.؟»، آتش دیدم. «کردارت کو؟»، آتش دیدم. «معرفت کجاست؟»،

هم آتش یافتم. او معارف فردانیت خویش بر من آشکار کرد، پس آتش فرو مرد».

و قال لی أنا ولیک، فثبت.

و قال لی أنا معرفتک، فنطقت.

و قال لی أنا طالبک، فخرجت.

مرا گفتم: «من دوست توام»؛ پایدار شدم. مرا گفتم: «من معرفت توام»؛ سخن گفتم. مرا گفتم:

«من خواهان توام»؛ بیرون شدم.